

درس سیصد و بیست و یکم

اهمیت بحث وجود ذهنی

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهمیت بحث وجود ذهنی

الْمَنْهَجُ الثَّالِثُ فِي الْإِشَارَةِ إِلَى تَشَاؤِ أُخْرَى لِلْوُجُودِ غَيْرِ هَذَا الْمَشْهُودِ وَ مَا يُنَوِّطُ بِهِ وَ فِيهِ فُصُولٌ:
فَصْلُ (١) فِي إِثْبَاتِ الْوُجُودِ الذِّهْنِيِّ وَ الظُّهُورِ الظَّلِيِّ.

مسئله وجود ذهنی یکی از مهمترین مسائل فلسفی است که بالأخره بعد التّیا و التّی به آن رسیدیم و جداً می شود گفت که یکی از غوامض مسائل عقلی است و من گمان می کنم کسی که مسئله وجود ذهنی را ادراک بکند فلسفه را فهمیده باشد. علی کلّ حال مرحوم آخوند هم در این مسئله خیلی بسط کلام می دهند و مطلب را بنابر مسلک خودشان خیلی تبیین و روشن می کنند، و مسالک متفاوتی را مطرح می کنند. خیال می کنم هرچه بیشتر در این مسئله دقّت بشود باز جا داشته باشد، دیگر تا آن مقداری که مجال باشد و ظروف ناقصه ما سعه داشته باشند، نسبت به این قضیه صحبت می شود.

ما این مسئله را در منظومه مطرح کردیم و در آنجا نظر مرحوم محقق دوانی را بر سایر انظار ترجیح

دادیم و تمامِ مطلب را به اسفارِ اِحاله کردیم که ان شاءالله در اینجا این آراء مورد توجّه قرار می گیرند. یکی از معضلات فلسفه مسئله وجود ذهنی است و بسیاری از مسائل فلسفی متفرّع بر این قضیه است که در اینجا ان شاءالله روشن می شوند.

تعریف وجود خارجی و ذهنی

به عنوان مقدمه مرحوم آخوند می فرمایند: شکی نیست که حقیقت وجود دارای دو نشئه است؛ یکی نشئه خارجی و عالم شهود، و یکی نشئه علمی و ذهنی. در نشئه شهودی و خارجی با این تعریف، آثار خارجی بودن و تعین و تحّصل بر وجود بار می شود، البتّه نمی خواهیم بگوییم که این تعریف کاملاً جامع افراد و مانع اغیار است ولی برای نفس روشن شدن مسئله، این قضیه مطرح می شود؛ که حالا منظور از آثار خارجی چیست و مگر وجود ذهنی آثار ندارد، آیا خصوصیات خارجی در ذهن هستند یا نیستند؟ و منظور از خارج چیست، آیا خارج یعنی خارج از بدن یا اینکه خارج یعنی هر چیزی که در قوامِ عالم وجود و نفس الامر جایگاهی دارد؟ بالأخره تفکّرات ما هم یک جایگاهی دارند، اگر جایگاه نداشتند که شخصی

نمی توانست از تفکرات شما خبر بدهد؛ پس از اینجا معلوم می شود که آنها یک جایگاهی دارند، اینکه شخصی می آید و می گوید که شما الآن این نیت را کرده اید تا این یک مسئله واقعی نباشد اخبار از آن هم محال است!

حالا این نیت چه جایگاهی دارد، در حالی که این نیت در بدن شما نیست بلکه در برزخ و ملکوت شما است، همان طوری که تمام اشیاء در برزخ و در ملکوت حضور دارند؟ بنابراین این مسئله خارج را فعلاً از باب اشاره نسبت به این قضیه مطرح می کنیم و ان شاء الله بعداً نسبت به این مسئله توضیح مفصل می دهیم و حتی از بیانات عرفاء و عرفان نظری در این مسئله می آوریم. و بعداً اثبات خواهیم کرد که برخلاف آنچه که مطرح است مسئله وجود ذهنی از نظر وجودی بسیار قوی تر و شدیدتر از وجود خارجی شهودی است، حالا این طلب شما تا به آنجا برسیم.

اما فعلاً تعریف اولی که برای وجود خارجی کرده اند این است که گفته اند: وجود خارجی آن

وجودی است که دارای آثار است؛ مثلاً وجود خارجی تحيِّز دارد، تعيَّن دارد، سکون و حرکت دارد، کون و فساد دارد، یا اینکه مانند وجودات مجرّادات که آنها ثبوت دارند، دارای علم هستند، دارای قدرت هستند. یعنی این آثاری که بر وجود خارجی بماهو خارج مترتب می‌شود یک قسم از وجود را تشکیل می‌دهند، چون وجود در اینجا به دو قسم تقسیم می‌شود؛ که یک قسم از آن می‌شود عنوانِ خارج و ذی‌اثر که إطلاقِ خارج بر آن می‌شود، و یک قسم دیگر وجودی است که این آثار خارج را ندارد بلکه نفسِ صورتِ علمیّه است، یعنی وجودِ صورتِ علمیّه.

البته ما می‌توانیم بگوییم که از یک نظر وجود خارجی بر این قسمِ دوّم هم صدق می‌کند؛ به جهت اینکه همین نفسِ صورتِ علمیّه ممکن است که منشأ آثار باشد، من باب مثال شما دیده‌اید که کسی یک نیت می‌کند و بعد رنگش قرمز می‌شود، مثلاً نشسته‌اید یک دفعه یک خاطره‌ای در ذهن شما می‌آید، مثلاً کسی به شما یک بدی کرده است، یک دفعه رنگ صورت شما قرمز می‌شود در حالی که

الآن کسی به شما فحش نداده است؛ این به خاطر این است که شما در اینجا یک نیت کرده‌اید که آن نیت اثر می‌گذارد و رنگ صورت شما را تغییر می‌دهد، یا اینکه نشسته‌اید یک مرتبه ذهنیتی برای شما پیدا می‌شود؛ انسان احساس می‌کند که نکند این مریضی که دارد حالش وخیم شده باشد، یک دفعه می‌بینید که رنگ صورت زرد یا سفید می‌شود، این به خاطر همین اثری است که این صورت علمی در اینجا به وجود آورده است. از این باب ما می‌توانیم این قسم را هم داخل در وجود خارجی به حساب بیاوریم، چون خود همین، دارای اثر و منشأ اثر است.

قسیم بودن وجود ذهنی برای وجود خارجی

پس وجود ذهنی در اینجا از نقطه نظر نفس صورت علیّت نه از نقطه نظر اثرش قسیم برای امر خارجی است؛ یعنی از نقطه نظر خود آن صورت علمیّت، تخیّل یا وهم یا تعقل این فقط یک صورت علمی است که در نفس ایجاد شده است، در این صورت این می‌تواند قسیم برای امر خارجی قرار بگیرد. علی کلّ حال این تعریف، تعریف حدّی نیست بلکه به عنوان یک تعریف رسمی در اینجا آمده

است.

تلمیذ: حکماء وجود را به دو قسم تقسیم کرده‌اند؛ وجود خارجی و ذهنی، ولی بنابر فرمایش شما می‌گوییم که تقسیم نه خارجی است و نه ذهنی بلکه می‌گوییم که وجود مراتبی دارد؛ یک مرتبه از آن مرتبه طبع و ماده است و یک مرتبه هم برزخ است که همین وجود ذهنی می‌شود تا همین‌طور به مراتب بالاتر برود، یعنی مصداق نشأت خارجی در آنجا خواهد شد.

استاد: نه، تقسیم از نقطه نظر علمیّت و عینیّت

است، یعنی این تقسیم بر اساس عینیّت است که

وجود یک عینیّتی دارد که عبارت است از اینکه

دارای اثر است مثل وجود مجردات. در عالم یک

وجود، وجود علمی است مثل علم باری که علم

اجمالی است و فقط صور علمیّه بدون منشأیت اثر

در آنجا هستند. حالا منشأیت اثرش چه موقع

به وجود می‌آید؟ وقتی که به این صور علمی، تعین

خارجی تعلّق بگیرد، آن وقت آن صور علمیّه که

خالی از وجود نیستند. یعنی بنابر همین مسلک که ما

در آن تأمل داشتیم وجود صور علمیّه در علم باری

وجود علمی است، یعنی هنوز وجود منبسط و

به عبارت دیگر فیض مقدّس به اینها تعلّق نگرفته

است. آن فیض مقدّس که در مقام واحدیت است،

صور علمی را تبدیل به عینی می‌کند؛ یعنی آن خریطه

و نقشه را وجود خارجی می‌دهد، پس تبدّلش

به صورت عینی عبارت از وجود خارجی است، و

بقایش در همان عالمِ علمی عبارت از همان وجود علمی است که بدون اثر و بدون هیچ‌گونه جهتی است.

بنابراین مسئله وجود ذهنی یک قسم از آن دو قسم یا اقسام وجود علمی است؛ یعنی وجود علمی یا در عالم اجمال و علم باری است و یا در ذهن، تخیل و نفس ما است که به وجود ذهنی تبدیل می‌شود. علی‌کلّ حال ایشان در اینجا خواسته‌اند وجود علمی وجود و وجود عینی وجود را از همدیگر جدا بکنند و وجود ذهنی را داخل در همان وجود علمی به حساب بیاورند، و الاّ خود همین وجود ذهنی هم عبارت است از یک نحوه وجود خارجی منها به لحاظ منشأیت آثار.

متن آخوند در شروع بحث وجود ذهنی

قَدْ اتَّفَقَتِ السَّنَةُ الْحُكْمَاءِ خِلَافًا لِشِرْذِمَةٍ مِنَ الظَّاهِرِيِّينَ عَلَى أَنَّ لِلْأَشْيَاءِ سُبُوحِي هَذَا النَّحْوِ مِنَ الْوُجُودِ الظَّاهِرِ وَالظُّهُورِ الْمَكْشُوفِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ وَجُودًا أَوْ ظُهُورًا آخَرَ، غَيْرَ عَنْهُ بِالْوُجُودِ الدِّهْنِيِّ، مَظْهَرُهُ بَلْ مُظْهَرُهُ الْمَدَارِكُ الْعَقْلِيَّةُ وَالْمَشَاعِرُ الْحِسِّيَّةُ.^۱

«[اتفاق تمام حکماء غیر از گروه کمی از اهل ظاهر این است که برای اشیاء غیر از این نحو از وجود ظاهر که در مرئی و منظر است و ظهوری که مکشوف است، برای همه مردم (یعنی همه مردم می‌بینند، لمس می‌کنند، می‌شنوند و مشاهده می‌کنند و حضورش را احساس می‌کنند) یک وجود یا ظهور دیگری است، که مظهر این وجود ذهنی یا مظهرش عبارت از مدارک عقلیه و مشاعر حسیه است.]»

اتفاق تمام حکماء این است که (برای اشیاء غیر

از این نحو از وجود ظاهر و ظهوری که مکشوف

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۳.

است، برای همهٔ مردم یک وجود یا ظهور دیگری است)، البته یک عده‌ای مسئلهٔ وجود ذهنی را انکار کرده‌اند و علم را عبارت از یک نحوهٔ ارتباط با خارج دانسته‌اند، گفته‌اند که انسان وقتی با خارج ارتباط برقرار می‌کند اسم این ارتباط، علم است اما آیا حالا این علم در ذهن انسان نقش می‌بندد یا نقش نمی‌بندد، ثبوت دارد یا ندارد؟ آنها اسم این را وجود نمی‌گذارند بلکه می‌گویند فقط یک ارتباط بوده و نفس یک شکل گرفته است.

اشکال بر منکرین وجود ذهنی

و از یک طرف نمی‌توانند این مسئله را هم انکار بکنند که با قطع این ارتباط، اثر آن باقی می‌ماند؛ یعنی اشکالی که بر اینها وارد می‌شود این است که اگر این مسئله فقط نفسِ ارتباط باشد، چطور با قطع این ارتباط، این اثر باقی می‌ماند؟ بالأخره من الآن شما را می‌بینم و بعد از این غرفه خارج می‌شویم ولی این صورت شما در ذهن من است، این را که نمی‌توانیم انکار بکنیم؛ بالأخره اسم آن صورت چیست؟ آیا اسم آن صورت، علم است؟ درحالی که ارتباط قطع شده است و ارتباطی دیگر وجود ندارد، اگر

می‌گویید که آن صورت، وجود ندارد که این هم
خلافِ ظاهر و بدیهی است. پس این مسلک
به‌طور کلی مسلکِ باطلی است.

ألسنة حکماء ناظر به این مسئله است که غیر از
این نحو از وجودِ ظاهر که در مرئی و منظر است و
غیر از این ظهوری که مکشوف برای همه مردم است
- یعنی همه مردم می‌بینند، لمس می‌کنند، می‌شنوند
و مشاهده می‌کنند و حضورش را احساس می‌کنند -
یک وجود یا ظهور دیگری است.

اختلاف بین وجود و ظهور را هم خود ایشان
بعداً توضیح می‌دهند که در اینجا باز دو مسلک
است؛ بعضی وجود ذهنی را منکر شده‌اند ولی
ظهورش را منکر نشده‌اند، می‌گویند که ممکن است
ذهن و نفس، مظهر برای یک واقعیتی باشد.
می‌گویند که حالا ما اسم آن را وجود نمی‌گذاریم که
شما فرار بکنید و بگویید که چطور ممکن است که
وجود در ذهن برود، اگر وجود در ذهن برود که ذهن
منفجر می‌شود؟! نه، یک نحوه ظهوری در اینجا
هست که آن ظهور در نفس است.

در مراتب این مسئله هم باز اختلاف است که آیا این ظهور بر نفس، افاضه می‌شود و نفس، حکم لوحی را دارد که این ظهور در آن نقش می‌بندد یا اینکه خود نفس اظهار می‌کند که از آن تعبیر به صدور آورده می‌شود؟ اینها مطالبی است که باید نسبت به آنها صحبت بشود. از آن وجود یا ظهور دیگر تعبیر به وجود ذهنی آورده شده است که مظهر این وجود ذهنی - یعنی محل ظهورش که از ناحیه غیر است - و یا مظهرش - یعنی خود این وجود و نفس، این مسئله را اظهار می‌کند - عبارت از مدارک عقلیه و مشاعر حسیه است.

متن آخوند در بیان مقدمه قبل از ورود به براهین وجود ذهنی

تَمْهِيْدٌ: إِنَّا قَبْلَ أَنْ نَخُوْضَ فِيْ إِقَامَةِ الْحُجَجِ عَلَى هَذَا الْمَقْصُوْدِ وَ الْكَلَامِ عَلَيْهَا وَ فِيْهَا نُمَهِّدُ لَكُمْ مُّقَدِّمَتَيْنِ:
 الأوْلَى: هِيَ أَنَّ لِلْمُمْكِنَاتِ كَمَا عَلِمْتَ مَاهِيَّةً وَ وُجُوْدًا.
 وَ سَتَعْلَمُ بِالْبُرْهَانِ مَا قَدْ نَبَّهْنَاكَ عَلَيْهِ وَ كَادَ أَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْمُذْعِنِيْنَ لَهُ إِنْ أَخَذْتَ الْفِطَانَةَ بِيَدِكَ، أَنْ أَنْتَ الْفَاعِلِ وَ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ أَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ لَيْسَ إِلَّا نَحْوًا مِنْ أَنْحَاءِ وُجُوْدِ الشَّيْءِ لَا مَاهِيَّةٍ لِاسْتِغْنَائِهَا عَنِ الْجَعْلِ وَ التَّحْصِيْلِ وَ الْفِعْلِ وَ التَّكْمِيْلِ لَا لِوُجُوْبِهَا وَ شِدَّةِ فِعْلِيَّتِهَا بَلْ لِفَرْطِ نَقْصَانِهَا وَ بُطُوْنِهَا وَ غَايَةِ ضَعْفِهَا وَ كُموْنِهَا؛^۱

«مقدمه: قبل از اینکه ما برای این مقصود دلیل بیاوریم و درباره آن صحبت بکنیم، دو مقدمه را باید به اثبات برسانیم:

مقدمه اول این است که همان‌طور که می‌دانید تمام ممکنات، ماهیت و وجودی دارند. آنچه را که ما قبلاً وعده داده بودیم الآن بواسطه برهان آن مطلب را خواهید یافت و شما از مدّعیین و معترفین به آن خواهید بود اگر متوجه مسئله باشید، که اثر فاعل و آثاری که بر آن مترتب می‌شود اولاً و بالذات نحوی از انحاء وجود شیء است نه ماهیتش، (ماهیت ثانیاً و بالعرض ایجاد می‌شود)؛ به‌خاطر اینکه ماهیت مستغنی از جعل و تحصیل و فعل و تکمیل است، نه اینکه ماهیت، واجب است و فعلیتش شدید است بلکه این‌قدر ناقص و مخفی و ضعیف است که به‌حساب نمی‌آید. (یعنی اگر شما با صرف نظر از وجود، ماهیت را در نظر بگیرید ماهیت، عدم محض است.)»

یعنی فاعل در واقع ماهیت را ایجاد نمی‌کند بلکه

وجود را ایجاد و افاضه می‌کند، و به‌واسطه افاضه

۱. همان.

وجود، ماهیّت هم تحقّق پیدا می کند و آن گاه است که عقل بین وجود و ماهیّت تفکیک می دهد، بنابراین جعل هیچ وقت به ماهیّت تعلّق نگرفته است.

اشکال محتمل به کلام مرحوم آخوند

حالا ما می توانیم این کلام مرحوم آخوند را به این نحوی که ایشان گفته اند بیان کنیم، ولی اگر بخواهیم شیطنت بکنیم در این عبارت اشکال وارد می شود و کلام ایشان مورد شبهه قرار می گیرد و اگر بخواهیم حسنِ ظنّ به ایشان را حفظ بکنیم مسئله به نحو دیگری انجام می شود.

اما اگر بخواهیم نسبت به این قضیه دست کاری بکنیم و شیطان بازی دریاوریم باید بگوییم که در این کلام، کم لطفی شده است و جهت این مسئله این است که وجود هیچ وقت قابلِ خَلْق نیست یعنی خود خدای متعال هم نمی تواند وجودی را خلق بکند زیرا اگر خَلْق وجود به معنای خَلْق چیزیِ سوای ذات باری و وجودِ منبسط باشد، این عینِ مغایرت، دوئیّت و بینوئیّت بین ذات و مخلوق خواهد بود و هو واضح البطلان. و اگر منظور از خَلْق، تغیر، تبدّل و یک نحوه از ظهور باشد همان طوری که من به

حرکاتِ دست اشاره کردم در این صورت مسئله جعل دیگر به وجود تعلق نمی‌گیرد بلکه به ماهیّت تعلق می‌گیرد؛ یعنی اینکه خدا می‌خواهد افاضه بکند دیگر افاضه وجود نیست چون وجود سرجایش است، وجود در آن وجودِ منبسط دیگر غیری را باقی نمی‌گذارد تا اینکه خدا بخواهد افاضه بکند.

کیفیت خلق عالم کثرات

شما در اینجا اشکال می‌کنید پس این عالم کثرات چگونه به وجود آمده‌اند؟ می‌گوییم در اینجا خدا ماهیّت را خلق می‌کند یعنی به ماهیّت وجود می‌بخشد، این وجود را به صورت درمی‌آورد، به صورت درآوردن وجود یعنی جعلِ ماهیّت، نه جعلِ وجود! گرچه ماهیّت قبل‌الوجود اصلاً قابل جعل نیست، به خاطر اینکه ماهیّت یک امر عدمی است یعنی سوای از وجود یک امر عدمی است.

اما این فاعل وقتی که می‌خواهد افاضه وجود بکند من باب مثال وقتی می‌خواهد زید را به وجود بیاورد، این به وجود آوردن زید یعنی یک تکه از وجود خودش را جدا می‌کند؟! اگر شما بگویید که یک وجود خارجی، یک هستی خارجی جدای از

ذات به وجود می آورد که ثنویّت است و واضح
البطلان؛ چون وجود حق غیری را باقی نمی گذارد تا
اینکه بگویند یک وجود خارجی جدای از ذات
به وجود می آورد.

الآن ما در اینجا نشسته ایم و کتاب در مقابل ما
است، بین ما و بین این کتاب مغایرت است؛ من
دست دراز می کنم و این کتاب را از اینجا برمی دارم
چون این کتاب، ارتباط و تعلّقی به من ندارد، این
کتاب در اینجا است و من این کتاب را برمی دارم و
در اینجا می گذارم یا از اینجا برمی دارم و دوباره در
اینجا می گذارم. این تصرفات تصرّف خارج از وجود
است.

اگر آن وجودی را که خدا مثلاً به اسم زید خلق
می کند خارج از وجود خودش باشد، این با معنای
بساطت وجود، معنای اطلاقی وجود، معنای صرافت
وجود و معنای وحدت وجود منافات دارد. اگر
وجود زید وجودی است که داخل در ذات خودش
است پس خدا خلقی به معنای ایجاد جدای از وجود
نکرده است، خلق سر جایش است و آن هم سر

جایش است. این وجود زید هست متنها به نحو
بساطت و وجود کلی است؛ این آب دریا را شما
می بینید، حالا اگر یک لیوان یا استکان از آب دریا
بردارید، این آب دریا را از خارج نیاورده‌اید چون
آب را از همین آب دریا برداشته‌اید و حالا که آن را
برداشتید می شود محدود. پس این از آب دریا خارج
نشده است و همان آب دریا است، دوباره یک
استکان دیگر برمی دارید باز آب دریا است ولی
می شود محدود.

یک وقتی دریا آنجا است و شما به این دریا کاری
ندارید مثلاً یک نهر آب از آن طرف می رود، شما یک
کاسه از آن نهر آب برمی دارید و در دریا می ریزید
در این صورت این با آب دریا فرق می کند چون آب
دریا جدای از آن آب نهر است. آیا مسئله وجود زید،
عمرو و بکر مانند آب نهر بالنسبة به آب دریا است؟
بنابراین این در اینجا با صرافت وجود منافات دارد
چون وجود، غیریت بر نمی دارد، دایره وجود دوئیت
بر نمی دارد.

وحدت ذاتی وجود یعنی عدم امکان فرض ثانی برای وجود

در وحدت وجود گفتیم که وحدت، وحدت

ذاتی است نه وحدت عَرَضی؛ وحداتی که بر کثرات مترتب است وحدات عددی و عَرَضی است، به مانند وحدتی که قابل تعدّد و کثرت است ولی وحدت در وجود، وحدت ذاتی است یعنی امکان فرض ثانی برای وجود حتّی در ذهن هم نیست. آیا الآن امکان دارد که شما در ذهنتان تصوّر بکنید که یک تگّه از وجود اینجا است و یک تگّه از وجود هم اینجا است یعنی برای وجود، ثانی فرض بکنید؟ اصلاً نمی شود این را در ذهن تصوّر کرد چون وجودی را که ما تعریف کردیم عبارت از حقیقت هستی علی الاطلاق و لایتناهی است، لازمه تعریف به لایتناهی این است که قابل تعدّد نباشد، پس چطور در مورد افاضه فاعل ممکن است که جعل فاعل به وجودی تعلّق گرفته باشد جدای از وجود خود و سوای از وجود خود؟! اگر این طور باشد در اینجا اشکال لازم می آید.

صورت خارجی وجود بودن ماهیات

پس فاعل و مُفیض در اینجا چه کار کرده است و این کثرات چطور به وجود آمده اند؟ می گوئیم که این کثرات، آثارِ نفس وجود فاعل هستند، یعنی این وجود فاعل که وجود بی رنگ، بی شکل، بدون

هیچ گونه کم، کیف، حد، زمان، مکان، عَرَض و جوهر است به واسطه تغییر و تحوّل تبدیل به جوهر و عَرَض می شود، تبدیل به لون، جسم، ماده و صورت می شود. آیا این تبدیل ها خَلق وجود است یا خَلق ماهیّت؟ اینها خلق ماهیّت هستند؛ چون وجود که خلق نشده است، وجود سر جای خودش است، خلق یعنی از عدم به وجود آمدن درحالی که عدمی قبل از وجود نبوده است وجود سر جایش است. بله ماهیّت، عدم بوده است و صُور نبوده اند، این مطلب درست است و قبول داریم که صُوری در کار نبوده است، لون، کیف، کم و جوهر نبوده است؛ چون **اللَّهُ لَيْسَ بِجَوْهَرٍ وَ لَيْسَ بِعَرَضٍ وَ لَيْسَ بِلَوْنٍ وَ لَيْسَ بِكَيْفٍ وَ لَيْسَ...!** ولی الآن لون، کیف، جوهر، عَرَض، صورت، ماده، جسم و این چیزهایی که می بینیم است، اینها همه ماهیّات هستند اما این ماهیّات غیر از وجود نیستند، نه اینکه ماهیّات امور عدمی هستند بلکه ماهیّات، صورت خارجی وجود هستند یعنی وجود است که ماهیّت است و ماهیّت است که وجود است. این اتّحاد، آن اتّحاد موردنظر خواهد شد.

بنابراین اگر منظور مرحوم آخوند از این کلام این است که گفتیم اشکالی ندارد، یعنی منظور از اینکه جعل به وجود تعلق گرفته است یعنی جعل به وجود ماهیت تعلق گرفته است نه جعل به وجود تنها؛ چون وجود تنها جعل نمی‌خواهد، وجود تنها سرجایش است. من باب مثال آب دریا سر جایش است، شما آن را چه کار می‌خواهید بکنید؟ آب دریا هست همین‌طور موج دارد می‌آید و می‌رود، آب دریا را که شما خلق نمی‌کنید. یک وقتی آب دریا را محدود می‌کنید، چطور آن را محدود می‌کنید؟ این کاسه را دستتان می‌گیرید و در آب دریا داخل می‌کنید و بیرون می‌آورید، حالا این می‌شود یک کاسه آب دریا، این می‌شود محدود! شما با این کار آب دریا را که خلق نکردید.

حالا فرق این مثال با بحث وجود در این است که وقتی آب دریا را بالا می‌آورید دیگر از خود آب دریا منقطع می‌شود ولی در وجود این، منقطع نمی‌شود بلکه متدلی به همان مبدأ است، فرقی فقط همین است و الا فرق دیگری با مبدأ ندارد. در این

کاسه الآن آب دریا است و در دریا هم آب دریا است
ولی در این کاسه دیگر نه نهنگ است، به خاطر اینکه
نهنگ داخل این جا نمی‌شود، نه ماهی است، و نه
کشتی در این کاسه حرکت می‌کند، ولی در خود دریا
نهنگ است، کشتی، دولفین، کوسه و همه این چیزها
هست. اگر شما بخواهید یک کاسه آب دریا را بالا
بیاورید محدود می‌شود ولی خلق نمی‌شود، خلق
سرجای خودش است. این حد می‌شود ماهیّت؛
آن وقت من جاعل و فاعل در اینجا چه کار کرده‌ام؟
آمده‌ام به این وجود بسیطی که آب دریا است حد
زده‌ام ولی وجود را دست نزده‌ام.

منظور از خوردن جعل به وجود یعنی جعل وجود ماهیّت

بنابراین این جعل و فعل در مسئله جاعل و فاعل
حقّ تعالی به ایجاد ماهیّت برمی‌گردد منتها از آنجا که
ماهیّت بدون وجود، عدم است از آن، تعبیر می‌شود
به اینکه جعل وجود خورده است یعنی جعل وجود
ماهیّت نه جعل وجود صرف، چون وجود صرف سر
جایش بوده است و جعلی ندارد؛ همان‌طوری که
خدا نمی‌تواند خودش را اعدام بکند، نمی‌تواند ثانی
برای وجود خودش هم به وجود بیاورد. لذا به خاطر

این قضیه است که مسئله وحدت وجود در همه
 مظاهر به یک نحو مستقر است و به یک نحو ظهور
 دارد، چون وجود جاعل در همه مظاهر حضور دارد
 و جدا نمی شود آن را تصور کرد.

تلمیذ: لِمَاذَا يَقُولُ الْمَأْخُودُ فِي الْحِكْمَةِ أَنَّ الْمَاهِيَّةَ خَارِجٌ عَنِ الْوُجُودِ وَ يُمَكِّنُ انْ نَقُولُ
 أَنَّ جَعَلَ الْجَاعِلِ وَ الْفَاعِلِ مِنَ الْأَوَّلِ يَجْعَلُ الْوُجُودَ الْمُتَشَخِّصَ وَ الْمُتَقَيِّدَ؟

استاد: الْمُتَشَخِّصُ هُوَ الْمَاهِيَّةُ، الْوُجُودُ

الْمُتَشَخِّصُ يَعْنِي وُجُودُ الْمَاهِيَّةِ. وَ التَّعْبِيرُ عَنْهَا
 بِهَذَا الشَّكْلِ: مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ أَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ لَيْسَ إِلَّا
 نَحْوًا مِنْ أَنْحَاءِ وُجُودِ الشَّيْءِ لَا مَاهِيَّةَ، يَعْنِي كَأَنَّهُ
 يَأْخُذُ شَيْئًا مِنَ الْوُجُودِ وَ يُظْهِرُهُ وَ يُبْرِزُهُ خَارِجًا وَ
 إِنَّا نَقُولُ أَثَرُ الْفَاعِلِ أَوَّلًا وَ بِالذَّاتِ هُوَ وُجُودُ الْمَاهِيَّةِ
 يَعْنِي يَتَعَلَّقُ الْغَرَضُ مِنَ الْجَعْلِ بِالْمَاهِيَّةِ بِوُجُودِ
 الْمَاهِيَّةِ فَهَذَا وُجُودُ الْمَاهِيَّةِ اعْنَى نُسَمِّيهِ بِنَحْوِ مِنْ
 أَنْحَاءِ الْوُجُودِ.^۱

(اثر فاعل و آثاری که بر آن مترتب می شود اولاً و

^۱. تلمیذ: چرا در حکمت گفته می شود که ماهیت خارج از وجود است
 درحالی که ممکن است بگوییم که جعل جاعل و فاعل از ابتدا وجود
 متشخص و متقید را جعل کرده است؟

استاد: وجود متشخص همان ماهیت است، وجود متشخص یعنی وجود
 ماهیت. و تعبیر از ماهیت به این شکل است که گفته می شود آنچه که مترتب
 بر وجود است اولاً و بالذات فقط نحوی از انحاء وجود شیء است نه
 ماهیتش، یعنی کأنه چیزی از وجود اخذ می شود و ظاهر می شود و بروز پیدا
 می کند، و ما می گوییم که اثر فاعل اولاً و بالذات همان وجود ماهیت است
 یعنی غرض از تعلق جعل به ماهیت، جعل به وجود ماهیت است پس این
 جعل به ماهیت، وجود ماهیت است که ما آن را نحوی از انحاء وجود
 می نامیم.

بالذات نحوی از انحاء وجود شیء است نه ماهیتش،
ماهیت ثانیاً و بالعَرَض ایجاد می شود) به خاطر اینکه
ماهیت مستغنی از جعل و تحصیل و فعل و تکمیل
است، نه اینکه ماهیت، واجب است و فعلیتش شدید
است بلکه این قدر ناقص و مخفی و ضعیف و بیچاره
و بدبخت است که به حساب نمی آید. یعنی اگر شما
صرف نظر از وجود، ماهیت را در نظر بگیرید ماهیت،
عدم محض است.

حالا به جای یک زید هزار زید در ذهن بیاورید
ولی تا صغری خانم و اصغر آقا با هم ازدواج نکنند
این زیدهایی که در ذهن شما هستند وجود خارجی
پیدا نمی کنند. حالا بنشینید و همین طور زید و عمرو
و بکر و خالد و فلان تصوّر بکنید، چیزی در خارج
درست نمی شود، این مسئله کار می خواهد باید
ازدواج بکنند! پس این تصوّرات مختلف موجب
وجود خارجی آنها نخواهد شد، به قول مرحوم
مولانا می فرماید:

کی کند دانستن سرکه انگبین *** دفع صفرا ای نگار نازنین^۱

دانستن فایده ندارد بلکه عمل کردن مهم است،

^۱. مثنوی طاقдіس، ملا احمد نراقی، بخش ۱۶۰، فرق میان عقل و ادراک.

دانستن نتیجه‌ای ندارد! هزاری هم ما بنشینیم و همین‌طور معنایی را در ذهن خودمان مرور بکنیم، مرتّب ماهیّت و وجود ذهنی را اضافه کرده‌ایم اما در اینجا خارج که انجام نمی‌شود.

متن مرحوم آخوند در مراتب متفاوت داشتن وجود

وَالْوُجُودُ قَدْ مَرَّتْ الْإِشَارَةُ إِلَى أَنَّهُ مِمَّا يَتَفَاوَتُ شِدَّةً وَ ضَعْفًا وَ كَمَالًا وَ نَقْصًا وَ كَلَّمَا كَانَ الْوُجُودُ أَقْوَى وَ أَكْمَلُ كَانَتْ الْأَثَارُ الْمُرْتَبَةُ عَلَيْهِ أَكْثَرَ، إِذِ الْوُجُودُ بِذَاتِهِ مَبْدَأٌ لِلْأَثَرِ؛ فَقَدْ يَكُونُ لِمَاهِيَّةٍ وَاحِدَةٍ وَ مَفْهُومٍ وَاحِدٍ أَنْحَاءٌ مِنَ الْوُجُودِ وَ الظُّهُورِ وَ أَطْوَارٌ مِنَ الْكَوْنِ وَ الْحُصُولِ، بَعْضُهَا أَقْوَى مِنْ بَعْضٍ وَ يَتَرْتَّبُ عَلَى بَعْضِهَا مِنَ الْأَثَارِ وَ الْخَوَاصِ مَا لَا يَتَرْتَّبُ عَلَى غَيْرِهِ؛^۱

«ولی وجود همان‌طور که قبلاً گذشت، از نقطه نظر شدّت و ضعف و کمال و نقص دارای مراتب متفاوت است، (وجودات مجرد شدتشان بیشتر است و وجودات مادی ضعف و نقصان مادی دارند.) در هر کجا که وجود اقوی و اکمل است آثار مترتبه بر آن هم بیشتر است، زیرا وجود بذاته مبدأ برای اثر است؛ پس گاهی اوقات برای یک ماهیّت و مفهوم واحد، انحاء مختلفه‌ای از وجود و ظهور است و اطواری از کون و حصول دارد که بعضی از آنها اقوای از بعضی است، و بر بعضی از اینها آثار و خواصی مترتب می‌شود که بر بعضی دیگر مترتب نمی‌شود. (یک ماهیّت، وجود مادی دارد که جسم است، همان ماهیّت، وجود برزخی دارد، همان ماهیّت، وجود ملکوتی دارد و هلمّ جرّاً. زید در مراتب مختلف، زید است؛ مرتبه مادی آن همین است که دارید می‌بینید، مرتبه برزخ دارد، ملکوت دارد تا آنجا که به جاهای متفاوت برسد.)»

قوی‌تر بودن وجود ذهنی نسبت به وجود خارجی

تلمیذ: آیا وجود ذهنی قوی‌تر از وجود خارجی است و اثر آن از وجود خارجی بیشتر است؟

استاد: ان شاء الله این بحث بعداً می‌آید، قطعاً

وجود ذهنی اثر بیشتری دارد، درحالی که مردم خیال

می‌کنند که اثر وجود خارجی بیشتر است. اما آن

کسی که به شخصی نگاه می‌کند و او را به دیوار

می‌چسباند، با همان ذهنش این کار را انجام داده

است، او با همان نیتش تصرف کرده است، به‌خاطر

شدّت وجود ذهنی است! البتّه وجود ذهنی خودش

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۳.

به‌تنهایی کار انجام نمی‌دهد بلکه با تصرف نفس است که این کار را می‌کند یعنی نفس است که به او قدرت می‌دهد، ابن فارض در اینجا خیلی زیبا می‌گوید:

هِيَ النَّفْسُ إِنْ أَلَقَتْ هَوَاهَا تَضَاعَفَتْ *** قَوَاهَا أَعْطَتْ فِعْلَهَا كُلَّ ذَرَّةٍ^۱

می‌فرماید که اگر شما هوا و هوس را از نفس بگیرید، همین‌طور بالا می‌رود تا بر همه قوا برتری پیدا می‌کند. این نفس با توجه به همان وجود ذهنی این کار را انجام می‌دهد که عرفاء در عرفان نظری از آن تعبیر به همت عارف می‌کنند: **الْعَارِفُ يَعْمَلُ بِهِمَّتِهِ**^۲؛ با همت یعنی با آن نیت و اراده و قصدی که انجام می‌دهد.

محل بحث در مبحث وجود ذهنی مرحوم آخوند

تلمیذ: مرحوم آخوند خودشان قبول دارند که وجود ذهنی اثر بیشتری دارد، پس بنابر حرف خودشان که وجود ذهنی شدیدتر است و اثرش هم شدیدتر است، حالا چرا با اینکه اثر شدیدتری برای وجود ذهنی قائل هستند می‌گویند که مؤثر در خارج وجود دیگری است؟

استاد: فعلاً بحث در این است که وجود ذهنی، آن اثر خارجی را ندارد یعنی الآن بحث ما در وجود

^۱. دیوان ابن‌فارض، تائیه کبری، بیت ۶۰۰؛ معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۵:

«تمام این کارها از نفس است، که اگر از هوای خود بیرون رود و خواهش‌های خود را بیفکند، قوای آن به نحو تضاعف بالا می‌رود و می‌تواند فعل خود را به هر ذره‌ای از اعضایش برساند و کار مجموع قوا و اعضاء را با آن انجام دهد.»

^۲. فصوص الحکم، ص ۸۸:

«الْعَارِفُ يَخْلُقُ بِهِمَّتِهِ.»

ذهنی فقط نفسِ صورت است، آن صورتی که در ذهن می‌آید. حالا یک وقتی این نفس می‌آید روی این صورت کار می‌کند، آنجا است که مسئله وجود خارجی مطرح می‌شود که عرض کردم.

تلمیذ: پس در حقیقت باید یک بحث دیگری غیر از وجود ذهنی را هم مطرح کرد چون وجود ذهنی مرتبه ضعیفی از مراتب وجود نفسی است، درحالی‌که بحث در اینجا صرفاً درباره صورت ذهنیه است نه بحث وجود نفسی، پس ما باید بحث وجود نفسی را هم در اینجا مطرح بکنیم چون آثار مال مراتب عالیه نفس است و ربطی به وجود ذهنی ندارد.

استاد: خیلی بحث‌ها باید مطرح بشود! فعلاً بحث، بحث وجود ذهنی است، درست است که آثار خارجی را ندارد ولی وقتی نفس می‌خواهد کار انجام بدهد با وجود ذهنی انجام می‌دهد.

تلمیذ: ذهن فقط نقشه را پیاده می‌کند مثل آن نقشه که مهندس برای یک خانه در ذهنش ترسیم کرده است، درحالی‌که در خارج کار مال عمه و بنا است.

استاد: بله، هر وجودی همین است، خود وجود خارجی هم همین‌طور است، یعنی وجود خارجی هم همین صورتی است که در خارج انجام می‌شود. بحث در اینجا در خارجی بودن و اثر داشتن و نداشتن وجود ذهنی است.

تلمیذ: این اثر مال وجود ذهنی نیست بلکه طبق فرمایش شما این اثر باز مال نفس است!

استاد: این دیگر خارج می‌شود! می‌گوییم با تعریفی که ایشان در اینجا کرده‌اند ما باید یک شقی در اینجا باز کنیم و آن، این است که اگر این وجود ذهنی را از باب ترتب آثاری که بر آن مترتب است

لحاظ بکنیم این دیگر وجود خارجی می‌شود و در بحث وجود ذهنی نمی‌آید. بنابراین این بحثی که مرحوم آخوند در اینجا می‌کند فقط برای نفسِ نقش بستن در ذهن است، بدون اثر و جهت عمّاله و فعّاله‌ای که می‌تواند انجام بدهد.

تعلّق جعل به وجود و بیان آقا در مسئله

تلمیذ: این توجیهی که شما برای مرحوم کلام آخوند فرمودید ظاهراً اصلاً وجهی ندارد، بنابر مبنایی که شما فرمودید نمی‌شود کلام آخوند را توجیه کرد، یعنی بنابر این فرمایشی که حضرت عالی فرمودید که ماهیّت بی‌نیاز از جعل است و فرمودید جعل برای ماهیّت است نه برای وجود، درحالی‌که مرحوم حاجی فرمودند که جعل برای وجود است و ماهیّت اصلاً قابل جعل نیست و بی‌نیاز از جعل است.

استاد: ببینید در اینجا ما دو حالت داریم؛ یک وقت ما جعل را به ماهیّت می‌زنیم بنابر قول قائلین به اصالةالماهیّة، یعنی وجود در این صورت اصلاً یک امر اعتباری می‌شود و وقتی که وجود یک امر اعتباری شد، در واقع جعل به ماهیّت خورده است. اعتراضی که در اینجا می‌شود این است که می‌گویند: خود ماهیّت هم قبل از این جعل، ممکن است که در ذهن شما حضور داشته باشد! می‌گوییم که نه، مقام آن ماهیّت، مقام ثبوت و تقرّر است. وقتی جاعل، جعل را به ماهیّت می‌زند، این ماهیّت را در خارج به یک نحوی در می‌آورد که شما انتزاع وجود را از آن می‌کنید، نه اینکه واقعاً ماهیّت موجود است بلکه ماهیّت در خارج متقرّر است. چون بالأخره بین

ما و خدا باید یک فرقی باشد، به همین خاطر آمده‌اند به این نحو بین ما و خدا فرق گذاشته‌اند که وجود را به خدا نسبت داده‌اند چون خدا ماهیّت برنمی‌دارد و ماهیّت را به ما نسبت داده‌اند. بالأخره ما باید با خدا فرقی داشته باشیم؛ این فرق در این است که وجود مال او است و ماهیّت مال ما است.

آن وقت کلام حکماء در بحث اصالةالوجود این است که وجود مال هر دو است، تفاوت در این است که او ماهیّت ندارد و ما ماهیّت داریم. پس آیا جعل به وجود می‌خورد یا به ماهیّت؟ اینکه اینها می‌گویند جعل به وجود می‌خورد در مقابل آن قائلین به اصالةالماهیّة است که می‌گویند ماهیّت در خارج متقرّر است ولی موجود نیست یعنی شما از ماهیّت، انتزاع وجود می‌کنید ولی ماهیّت در خارج موجود نیست. می‌گویند که این ماهیّت‌ها هستند و بعد هم از بین می‌روند پس وجودشان کجاست؟ پس این یک تقرّری بوده است که ثابت شده است، اسمش را ثبوت می‌گذارند یعنی می‌ترسند وجود بگذارند و بعد هم این ثبوت از بین می‌رود.

حکماء می گویند نه، جعل به وجود می خورد
 یعنی آنچه که در خارج است وجود است و درستش
 هم همین است، یعنی ما غیر از وجود در خارج
 نمی بینیم؛ وجود ذات می بینیم و وجود اعراض
 می بینیم منتها ماهیّت را می گویند امر اعتباری است.
 ما نسبت به این قضیه بیانی داریم؛ می گویم
 ماهیّت که امر اعتباری است نفسِ همان وجود است،
 بنابراین هم خود ذات و هم عوارض ذات که از آن
 تعبیر به ماهیّت می کنیم همه جزء وجود هستند و
 خارج از وجود در اینجا چیزی نیست! با این بیان
 آن وقت کلام مرحوم آخوند هم قابل توجیه است.^۱

^۱ . تلمیذ: آیا اسلام تشویق به تعدّد زوجات می کند و آیا در تعدّد زوجات
 باید عدالت رعایت بشود تا این کار انجام بشود؟
 استاد: اسلام تشویق به تعدّد نمی کند، تشویق به اصلاح می کند. در اینجا
 ممکن است یک زنی بگوید که من این حقوق را از خودم سلب کردم، تو با
 من ازدواج کن و شب پیش من نیا، یا اینکه راجع به نفقه بگوید که من نیاز
 ندارم چون خودش شخصی است که متمکّن است. این مسئله در آنجایی
 است که خود انسان جلو می رود و بعد هم با وعده های توخالی که بیا فلان
 و فلان می کنم، بعد یک دفعه زیر همه چیز می زند، خدا می گوید که این کار
 نامردی است.

اگر یک زنی خودش بگوید که ما اصلاً شوهر می خواهیم، پیش پیامبر صلی
 الله علیه و آله و سلّم می آمدند؛ ﴿وَأَمَّ رَأَةً مُّؤَمِّنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا
 لِلنَّبِيِّ﴾؛ در مورد زن مسلمانی که بخواهد خودش را به نبی ببخشد، دیگر
 مسئله عدالت نیست چون خودت خواستی، حالا فرض بکنید که اگر چهار
 شب بشود نه شب یا سیزده شب اشکال ندارد. چون داریم که زن های پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلّم داریم یک وقتی سیزده تا بوده است، البته بعضی

می‌گویند تا سیزده‌تا هم رسیده است، نه اینکه در زمان واحد سیزده‌تا بوده‌اند. یا اینکه داریم می‌آمدند پیش امام حسن علیه‌السلام و درخواست می‌کردند که با آنها ازدواج کنند؛ بالأخره امام حسن علیه‌السلام هم خوش‌قیافه و خوشگل بوده‌اند و هم نیتشان خیر بوده است می‌خواستند بالأخره آتش جهنم بر آنها حرام بشود، خدا شانس بدهد! علی‌کل‌حال بالأخره امام حسن علیه‌السلام هم ردشان نمی‌کردند.

یعنی همین‌طور که گفتم اصلاً فرهنگ سابق این‌طور نبوده است، چطور الآن یک نفر بیاید و بخواهد ازدواج مجدد بکند می‌گویند: اه! می‌خواهد ازدواج بکند! درحالی‌که یک امر عادی است، بیچاره می‌خواهد زن بگیرد! در سابق تعدّد زوجات جزء فرهنگ بوده است، بد و قبیح نبوده است، یک امر عادی بوده است. لذا از نقطه‌نظر ازدواج هم مردم خیلی راحت بودند؛ مثلاً راحت ازدواج می‌کردند، حتّی بزرگ‌ترها با پانزده و بیست ساله ازدواج می‌کردند، چون اولاً خود زن به‌خاطر یک مسائلی می‌خواسته است، مثلاً یا مالی داشته است یا سرپرستی نداشته است، یا می‌گفتند باید عاقل باشد، الآن جامعه واقعاً خیلی گرفتار است.

اگر مسئله‌ای هم پیدا می‌شد، طلاق هم یک امر عادی بود؛ مثلاً اگر دلش نمی‌خواست می‌گفتند برو و با هر کسی که می‌خواهی ازدواج بکن، یا مثلاً اگر مرد می‌مرد زنش راحت می‌رفت ازدواج می‌کرد، ما نداریم که زنی مانده باشد. خلاصه از نقطه‌نظر اجتماعی در آن زمان گرفتاری از نظر زوجیت کم بود. متأسفانه الآن با این فرهنگ غربی که در همه‌ی ممالک حتّی ممالک عربی آمده است، البتّه در سعودی نه ولی مثلاً در لبنان این مسئله هست، در عراق بایستی کمتر باشد، در ایران این مسئله خیلی شدید است باز الآن یک مقداری بعد از انقلاب بهتر شده است. این مسئله اصلاً موجب شد که خیلی آمار افرادی که ازدواج نکرده‌اند بالا برود و از آن طرف فساد بالا برود، خوب فرد دارد دیگر زنا می‌کند!

این یک مسئله و قضیه واقعی است! البتّه ما چون در ارتباط با افراد هستیم باز شما هم باید کم و بیش اطلاع داشته باشید، بالأخره من در جریان هستم، واقعاً احساس نیاز می‌شود، آدم چه کار باید بکند؟ بنده الآن می‌توانم بیايم به یک نفر بگویم که آقا برو فلان زن را بگیر؟! پدر ما را درمی‌آورند، خانه‌مان را هم به هوا می‌برند! درحالتی که مراجعه به ما خیلی زیاد است من نمی‌توانم چنین کاری بکنم، صریحاً دارم به شما می‌گویم که واقعاً مراجعه زیاد است. بالأخره این مسئله یک واقعیّت است، ما با واقعیّت که نمی‌توانیم مبارزه و مقابله بکنیم! وقتی که زن نیاز دارد و در نامه دارد نیازش را به من می‌نویسد حالا من چه کار بکنم؟ من واقعاً ناراحت هستم! بندگان خدا یک عده‌ای هستند که عقیف هستند، به هر کسی نمی‌توانند رجوع بکنند، با آبرو هستند،

با خانواده هستند، یعنی تو خیابانی نیستند، افراد محترمی هستند. فقط و فقط یک ابراز محبتی می خواهند، یک احساس اینکه اسم شوهری بالای سرشان است، گاه گاهی حالا شوهر به آنها سر می زند، دلشان خوش است به اینکه توجّهی به آنها می کنند، خودشان فی حدّ نفسه به همین مقدار قانع هستند.

در سابق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در مسجد مدینه می آمدند و می فرمودند که فلان دختر شوهر می خواهد، آیا کسی هست؟ از آن طرف یکی بلند می شد و همان جا فی المجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم آن را به عقدش در می آوردند! این مسئله بوده است و اشکالی هم نداشته است؛ زن می آمد پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و می گفت یا رسول الله من شوهر می خواهم. می فرمودند که بایست اینجا! می رفتند در مسجد و می فرمودند که یکی جلوی درب ایستاده است، این هم خصوصیاتش است آیا کسی حاضر است؟ بالأخره یکی بلند می شد و این صابون را به تنش می مالید و یا علی می آمد ازدواج می کرد، حالا یا زن داشت یا نداشت! در بین علمای سابق هم داریم که مثلاً یک چنین مسئله و قضیه ای بوده است که افراد خودشان اقدام می کردند و پیشنهاد می دادند ولی الآن این طور نیست، آن وقت دیگر این مشکلات و ناراحتی ها هم هست.

درحالتی که در اسلام شرط اولیّه برای زندگی و سلوک آرامش است یعنی درست بر خلاف این تصویری که ما الآن از ازدواج داریم. باید با آرامش و راحتی سلوک کرد، انسان با آرامش باید این امور را انجام بدهد و یک چنین چیزی که حتماً انسان باید چیزی را بر خودش حتم بکند نیست. حالا یک وقت همین طور که گفتم یک مسائل مجازی و اعتباری است یعنی در واقع یک نوع تمایل مصنوعی است که به واسطه بعضی از اغراض و جهات پیدا می شود، آن اصلاً برای سالک خوب نیست و ضرر هم دارد، ولی یک وقتی نه، واقعاً یک نفر مشکل دارد، مثلاً مشکلات خانوادگی دارد که إلی ماشاء الله هست و بسیاری از این مشکلات برگشتش به بعضی از روابط برمی گردد، وقتی که یک نفر واقعاً مشکل دارد، ما به او بگوییم در همین اشکال بمان! نه، یک چنین چیزی را نمی توانیم به او بگوییم.

مرحوم آقا من می دانم به یک نفر گفتند که شما برو ازدواج مجدّد بکن، ولی به بقیه نگفتند! آن یک نفر را من می دانم و اسم نمی برم ولی بقیه خودشان آمدند گفتند. اگر کسی بگوید که آقا به من گفته اند که بروم این کار را بکنم از نظر من این مسئله مردود است، چون من در جریان هستم و از خود آقا هم پرسیده ام. بله، طرف می آمد و می گفت که تمایل دارم و می خواهم ازدواج مجدّد بکنم می گفتند که اشکالی ندارد بفرمایید، البتّه به بعضی هم نهی می کردند، این طرف هم هست. ولی به کسی نگفتند که شما برو ازدواج کن!

درعین حال به اعتقاد من نظرشان این بوده است که اگر زنی نیاز دارد باید

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

تحت تکفل قرار بگیرد، این نظر ایشان بود و من دارم می گویم، یا اینکه اگر مردی واقعاً بعضی از مشکلات را دارد باید این قضیه را به عنوان یک درمان مورد توجه قرار بدهد. این هم نظر ایشان بود، من با ایشان صحبت کردم البته خود ایشان نمی آمدند اعلام بکنند ولی بالأخره این قضیه نظر ایشان بوده است و حالا ما آن مسئله را دیگر آمدم مطرح کردیم تا شبهه ای نباشد، حالا دیگر صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

تلمیذ: انسان تکویناً عدالت را حداقل از جهت محبت نمی تواند رعایت بکند!

استاد: بله، همین طور است، امکان ندارد؛ آیا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نسبت به زن هایشان اینطور بودند؟! ماریه را بیشتر از بقیه می خواستند حالا به هر جهتی که می خواهید بگویید. وقتی مرد ببیند که یک زنش اطاعت می کند و یکی اطاعت نمی کند معلوم است که آن را بیشتر می خواهد. بالأخره مسئله ازدواج یک قضیه ای است که قسمت مهمش به واقعیّت ها و تمایلات و خصوصیات نفسانی برمی گردد.